

زندگی سیاسی حضرت علی (ع) و نقش احزاب سیاسی در آن

اما آنان که به علی (ع) دل بسته بودند مردمی بودند که از شرایط دوران ۲۵ ساله گذشته ناراضی بودند. در میان این مردم، افرادی را که در زمره اشراف و یا سران اسلام باشند، نمی‌بینیم. مردمی که دل به علی (ع) بسته بودند مردمی ضعیف، بینوا و محرومیت کشیده بودند. آنان مردمی ستمدیده بودند که همه آرزوهای خویش را برای رسیدن به حقیقت در چهره علی (ع) می‌دیدند. آنان ۲۵ سال سکوت را، هم بر خود تحمیل کرده بودند و هم بر آنها تحمیل شده بود. علی (ع) می‌دانست این مردم رنجور و خرد شده که اینک طرفدار او هستند با همه امید و آرزوهایشان به جانب او حرکت کرده‌اند، اما علی (ع) نیز این را نیک می‌دانست که این مردم، مرد عمل نیستند کما اینکه نبودند و تاریخ نیز نشان داد. هنگامی که علی (ع) به قصد کوفه از مدینه بیرون آمد - در حالی که چهار ماه از خلافت او می‌گذشت - تنها ۷۰۰ مرد از میان هزاران مرد مدینه با او همراهی کردند. اینان به گفته علی (ع) مخلص له‌الدین بودند. بنابراین نمی‌توان به هیچانهای پس از مرگ عثمان اعتماد کرد. خود علی (ع) نیز این را می‌دانست. هنگامی که مردم از ایشان برای خلافت درخواست نمودند علی (ع) قبول نکرد چون مردم زمان خود را خوب می‌شناخت و وقتی اصرار آنان را دید در خود احساس مسؤلیت نمود. این مردم فقط مردم عادی بودند، بدون وابستگی به جریانه‌های اشرافی و تشکیلاتی. آنان مردمی ستمدیده و رنج برده بودند، سالها محکوم به سکوت شده و اینک سکوت را شکسته بودند. با این حال با چنین همراهی، آنان با علی (ع) همدل نبودند. تغییرات و اصلاحات، فداکاری، گذشت و اخلاص می‌خواست و گذشته از آن باور به اصلاحات نیز از الزامات بود. آن مردم ستمدیده دوست داشتند وضع معیشتی‌شان درست شود. دست ظلم از سر آنان برداشته شود، اما آنان فقط یک قدم برداشته بودند و انتظار داشتند بقیه قدمها را خلیفه منصوب ایشان بردارد. این در حالی بود که نیروهای مقتدر و مسلط گروه عثمانی - اموی با احساس خطر شدید از تغییرات سیاسی و اقتصادی آماده پرش از روی موانع خود بودند و تاریخ نشان داد که آنان تا چه حد برای از میان برداشتن موانع مصر و پایبند بودند.

* - دکترای تاریخ و عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

جنگ جمل را نزدیکترین یاران و شخصیت‌های منسوب به پیامبر (ص) به راه انداختند و جنگ صفین را که نتیجه جنگ جمل بود گروهی ایجاد کردند که از عدالت خلیفه وقت در هراس بودند و آنچه در جریان خوارج پیش آمد، کج فهمی از دین بود که بر حکومت علی (ع) فشار وارد می‌آورد آنگاه که علی (ع) بنا به خواست توده‌ها،^۱ ناچار شد بر مستند خلافت پیامبر (ص) بنشیند،^۲ به سرعت سرسختی‌های خود را با جریان حاکم بر سیاست و اقتصاد جامعه اسلامی نشان داد و در اینجا منظور از سرسختی، تقوایی است که در درون حضرت وجود داشت و هیچ‌گونه مانعی را نمی‌پذیرفت و هرگونه جریان انحرافی از مدار اسلامی را مستفی می‌دانست. در نتیجه علی (ع) در آرای خویش همواره تنها بود^۳ و این تنهایی را ما امروز به مدد رهیابی به درون تاریخ به خوبی احساس می‌کنیم. به عبارت دیگر زمانی که علی (ع) قدرت را در مدینه در دست می‌گیرد در اولین تصمیم‌گیری‌های سیاسی خویش، و الیان زمان عثمان را عزل می‌نماید و شخصیت‌های مورد اعتماد خود را تعیین می‌نماید.^۴ این کار به نظر ساده می‌رسد. خلیفه‌ای با آرای تازه بر مستند قدرت نشسته است و کارگزاران خلیفه قبلی را نمی‌پذیرد و تمرد در برابر دستور او معنی ندارد، اما در سرزمین‌های وسیع اسلامی از مصر تا مداین و از مداین تا خراسان بزرگ، عزل حکمرانان عثمانی، به‌ویژه که از بنی‌امیه هستند و از سرسپردگان و غارتگران این دودمان، کاری بسیار دشوار است و امروز هم ما سنگینی آن را با همه تنهایی علی (ع) درک می‌نماییم. در چنین زمانی که خلیفه وقت دست به اصلاحات سیاسی می‌زند، مغیره بن شعبه، به نزد علی (ع) می‌رود و به خلیفه مسلمین توصیه می‌نماید که: «بهرتر است از عزل امرای عثمانی خودداری نمایید»^۵ مسلماً این نصیحت از روی پاکدامنی نبود و بی‌گمان مغیره بن شعبه از دیدگاه علی (ع) شناخته شده بود و خلیفه می‌دانست اگر مغیره چیزی بگوید بیشتر به‌خاطر مصالح خاص است تا منافع عام. علی (ع) در جواب مغیره با کمال شجاعت می‌گوید: «به هیچ‌وجه چنین طرحی را نخواهم پذیرفت و تمام شخصیت‌هایی که عثمان بر امر ولایت مسلمین نهاده بود باید برکنار شوند و جوابگو باشند.» بنابراین مسأله دوگانه است. امرای عهد عثمانی باید برکنار شوند و به خلیفه جدید نیز پاسخگو باشند. بدین ترتیب اگر فقط مورد برکناری مطرح بود احتمال آنکه بسیاری از امرای عثمان بی‌سروصدا از کار کنار می‌رفتند زیاد بود، اما موضوع زمانی مشکل شد که خلیفه از آنان حساب گذشته را

می‌خواست و اینکه تقریباً همه و الیان عثمانی از پاسخگویی درباره دوران حاکمیتشان خودداری می‌نمودند، بیشتر، عدم رضایت آنان از حکومت علی (ع) نبود، بلکه از ترس عقوبت و جوابگویی به اعمال و رفتار آنان در برابر حاکمیت جدید اسلامی بود. به روشنی می‌توان دریافت که قدرت سیاسی حزب طلقا که از زمان عثمان آغاز گردیده بود در یک تجمع تازه به یک جریان نظامی و فراگیر در برابر حکومت و خلافت علی (ع) قرار می‌گیرد. اینان کسانی هستند که بیت‌المال مسلمین را غارت کرده بودند، از موقعیت‌های سیاسی خویش سوءاستفاده نموده و در امر فساد اجتماعی شرکت داشتند. اینها که در یک طیف جمع شدند و به‌طور عام از بنی‌امیه و از کارگزاران عصر عثمان بودند، بعدها در شاخه نظامی خویش علیه خلافت اسلامی مجتمع گردیده و به تعبیر زیبای علی (ع) نام قاسطین گرفتند. اینان کسانی بودند که در اشرافیت قبیله‌ای خویش گم گشته بودند و هرگز با علی (ع) که تقوای زبانزد او، تنها ترش ساخته بود در یک فضا قرار نمی‌گرفتند. گذشته از این مورد، اینک اختلاف عمیق‌تری بین سران قدرت در حرمین شریفین با گروه شیعیان علی (ع) بروز نموده بود. این گروه به تأکید می‌گفتند که: «خدا و پیامبر (ص) از آغاز کار، علی (ع) را تنها خلیفه شرعی معین کرده‌اند و خلیفه‌های سه‌گانه به خدعه وی را از مقام قانونی و شرعی‌اش دور داشته‌اند.»^۶ بر این اساس و این بینش خلافت در خاندان پیامبر (ص) به صورت موروثی جریان می‌یافت و علی (ع) نماینده «اهل نص و یقین» به‌شمار می‌آمد. اینک به نظر طبیعی می‌آمد که همه احزاب سیاسی با علی (ع) و یاران او (شیعیان) که طرفدار نص و خلافت

۱- در زمان بیعت مسلمین با علی (ع) او برجسته‌ترین فرد از اصحاب پیامبر (ص) بود که به خلافت برگزیده شد و تقریباً همه سران مدینه با او بیعت نمودند. ن. ک. هونت - لمبتون، تاریخ اسلام و پژوهش کمبریج، ترجمه احمد آرام، اسیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۱۷.

۲- خطبة شفشیه، نهج البلاغه و شرح ابن ابی‌الحدید در این باب.
۳- «هیچ رنجی بالاتر از آن نیست که انسان بخواهد در میان گروهی دروغگو و سیاهکار همیشه راست بگوید و راست باشد.» ن. ک. اسکارواید: سالومه، ص ۱۳۰، ترجمه فارسی.

۴- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲ و نیز مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴.

۵- ابوحنیفه دینوری، اخبار الطول، ص ۱۵۸ ترجمه فارسی.
۶- فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه پاینده، نشر آگاه، تهران ۱۳۶۶، ص ۲۳۰.

اختلاف با حضرت علی^(ع) از زمانی شکل گرفت که وی از آنان حساب گذشته را می‌خواست و اینکه تقریباً همه والیان عثمانی از پاسخگویی درباره دوران حاکمیتشان خودداری می‌نمودند، بیشتر، عدم رضایت آنان از حکومت علی^(ع) نبود، بلکه از توسع عقوبت و جوابگویی به اعمال و رفتار آنان در برابر حاکمیت جدید اسلامی بود.

به ناکثین داد و آنگاه به شام گریخت و به نزد معاویه رفت و عثمان بن حنیف از جانب خلیفه جدید بر آن شهر، حکومتی، متزلزل داشت - فراموش نشود بصره عثمانی است - بنابراین برای خونخواهان عثمان - جریانی که عایشه پدید آورده بود تا در پناه آن بتواند افکار ضعیف و عناصر عاصی را تحریک نماید - جایگاه مناسبی بود. آنگاه که ماجرای برخورد با عثمان بن حنیف و اخراج او از بصره پدید می‌آید این شهر در اختیار گروه ناکثین - به تعبیر علی^(ع) - قرار می‌گیرد. اما چرا این گروه تشکیل شد؟ تواریخ اسلامی سعی می‌کنند در مورد تشکیل حزب ناکثین هماهنگ باشند و نتیجه آنکه اخبار مشابهی به دست می‌دهند. به عبارت دیگر آنچه نوشته شده از روی یکدیگر نگاشته شده است. دینوری، یعقوبی، طبری مورخان قرن سوم ه. و مسعودی در قرن چهارم - تقریباً مواد مشابهی را به تاریخ تقدیم می‌دارند. اینها نشان‌دهنده این واقعیت است که یک جریان خاص بر تاریخ حاکمیت داشته است و سعی بر این بوده است آنچه را که رخ داده است به صورتی کوتاه، فشرده و برخی را نیز بلند و مطول بنویسند، اما نتیجه همان چیزی است که پیش تر گذشت. به نظر می‌رسد بخشی از تاریخ این دوره نوشته شده و برخی نوشته نشده است. حال آنچه نوشته شده تا چه حد حقیقت است؟ و آنچه نوشته نشده است تا چه حد می‌توانسته حقیقت باشد و چرا نوشته نشده است؟ بنابراین ما همه این اتفاقات را نمی‌توانیم در تاریخ بیابیم. چرا؟ تاریخ‌نگاری رسمی اسلامی از اواخر قرن اول هجری شکل گرفته بود و در قرن بعد گسترش یافت و در قرن سوم به تکامل رسید - منظور این است که بزرگترین مورخان در این عهد هستند و بهترین تاریخ‌ها در عصر عباسی و به ویژه در قرون سوم و چهارم هجری

موروثی بودند از در دشمنی درآیند. در شام حزب اموی طلقاً به بهانه خونخواهی عثمان با علی^(ع) به دشمنی برخاست و در مدینه دو رقیب معتبر علی^(ع) طلحه و زبیر با وجود بیعت نخستین خود با خلیفه جدید از در مخالفت درآمدند و از قبول خلافت علی^(ع) سر باز زدند^۱ احتمال اینکه بیعت اولیه این دو یار سابق پیامبر اسلام^(ص) با علی^(ع) از سر اضطرار و ناچاری بوده است، نیز می‌رود.^۲ تواریخ متعدد اسلامی موضوع پیمان بستن دو شیخ مشهور اسلام - زبیر و طلحه - با علی^(ع) و شکستن آن و آنگاه همراهی با عایشه - که خود از منتقدین سرسخت حکومت عثمان بود و سرانجام کودتای جمل را به دفعات شرح داده‌اند. بی‌گمان شرح ماجرا با انگیزه‌ها و اهداف آن تفاوت دارد. در مطالعه تاریخ اسلام، به آنچه پس از رحلت پیامبر^(ص) رخ داده است تا حدودی آگاه هستیم. در این بخش از تاریخ - مراد دوران اولیه حکومت علی^(ع) است - ما از راویان اسلامی شرح ماجرای طلحه و زبیر و همکاری عایشه با آنان را می‌شنویم و پس از آن آنچه رخ داده از تسخیر بصره به دست آنان تا ایجاد جنگ جمل و نتیجه نهایی آن نیز آگاه هستیم. آنچه امروز مهم است شناسایی انگیزه‌های آن رفتارها و اهداف آن حرکات سیاسی می‌باشد. ماجرا پس از خلافت علی^(ع) که اول محرم ۳۶ ه. می‌باشد شروع می‌شود و منجر به ایجاد جریان ناکثین می‌گردد. علی^(ع) این گروه را ناکثین خوانده است و مراد از آن کسانی هستند که در آغاز پیمانی را منعقد ساخته و سپس آنرا برای مصالحی می‌شکنند. این دو شیخ قریشی، پس از بیعت با خلیفه چهارم، به طور ناگهانی از مدینه خارج نمی‌شوند و به صورت بسیار غیر متروقه هم با عایشه برخورد نمی‌کنند. صورت مسأله ساده است، اما طوفان جمل در پیش است و جنگ اهل القبله. بصره محل مناسبی برای توطئه و کودتا بود. پیش از حضور سه یار سیاسی در بصره، عبدالله بن عامر خزانه آن شهر را ربود و پس از آن به مکه رفت و پیشنهاد حرکت به سوی بصره را

۱- فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ص ۲۳۱.

۲- عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
ص ۱۰۶. مقایسه شود با تاریخ اسلام، پژوهش کمبریج، ص ۱۱۷.



نگاشته می‌شود. این دوره بر تلاطم را خلافت عباسی در اختیار دارد و بنی‌عباس اصولاً نسبت به علی^(ع) حساسیت دارند و این حساسیت را بارها از خود نشان می‌دهند. حتی حساسیت‌های بنی‌عباس گاهی بیشتر از موارد مشابه آن در عصر بنی‌امیه است.^۱ دوران بنی‌عباس به لحاظ زمانی بیش از پنج برابر زمان بنی‌امیه است و چون این دوران عصر انقلاب تشیع است کینه‌عباسیان به علی^(ع) و خاندان او به مراتب عمیق‌تر از عصر امویان می‌باشد.^۲ به عبارت دیگر این زمان طولانی تأثیر مخرب خود را نسبت به شیعیان علی^(ع) باقی نهاده بود. پس همه تاریخ به سود علی^(ع) نیست. اینکه ما مطالعه می‌کنیم تا بدانیم چه گذشته است و اینکه احساس غمناک، همراه با علی^(ع) داریم از این جهت است که آنانی که پس از ایشان حکومت را قبضه کردند و به نام خلافت اسلامی بر مسند پیامبر خدا^(ص) تکیه زدند - به صورت مشترک بین بنی‌امیه و بنی‌عباس تا نیمه قرن هفتم هجری - همه از احساس دشمنی با علی^(ع) و شیعیان او لبریز بودند. آنگاه که طلحه و زبیر به نزد علی^(ع) می‌آیند و با حضرت صحبت می‌کنند به نظر می‌رسد اصولاً بیعتی در کار نبوده است، بلکه نتیجه کار نشان می‌دهد که حضور آنان در نزد علی^(ع) بیشتر جنبه اعتراض دارد و صحبت بر این است که ما هر سه عضو شورای عمرین خطاب بوده‌ایم و چون عضو این شورا بوده‌ایم لذا بین ما برتری وجود ندارد. یعنی همان قدر که شما مهم هستید ما هم هستیم یا همان قدر شما سهم دارید که ما سهم هستیم. بنابراین پیشنهادی که به شما می‌کنیم تشریک در قدرت است نه بیعت.^۳ ممکن است این جملات در تاریخ‌نویسی اسلامی نیامده باشد و این به دلیل واژگونی بخشی از تاریخ‌نگاری اسلامی است که سعی می‌کند

۱- خلافت عباسیان نیز یک نوع سلطنت موروثی بیش نبود جز آنکه در ازایل حال. تحت آنان بر دوش موالی بود نه اعراب و مرکز آن نیز در عراق بود. شهری عظیم در حوالی پایتخت قدیم ساسانیان یعنی شهر بغداد. ن.ک. عبدالحسین زرین‌کوب. *بامداد اسلام*، ص ۱۵ - مقایسه شود با طبری، ج ۲، ص ۱۹۵۲ و دینوری، ص ۳۵۹.

۲- دوران اموی از سال ۴۰ تا ۱۳۲ هجرت و عصر عباسیان از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجرت بوده است.

۳- یعقوبی اشاره‌ای صریح در این رابطه دارد می‌نویسد: آنان (دو شیخ قریش) نزد علی^(ع) آمدند و از ایشان خواستند که آنها را در قدرت شریک سازد. ن.ک. یعقوبی، جلد دوم، ص ۷۷. آیا نمی‌توان تشخیص داد که نظر آن دو نفر بیشتر تجزیه خلافت است تا گرفتن منصب از امام علی^(ع).

حقیقت را به شکل دیگری بیان نماید. کسانی که تاریخ را نوشته‌اند یا نوادگان زبیر بوده‌اند یا هواداران طلحه و بنی تمیم و بنی عدی و بنی امیه و بنی عباس و این امر بر مشکل تاریخ‌نگاری این عصر می‌افزاید. به واقع آنچه دو شیخ قریشی به علی^(ع) پیشنهاد نمودند موضوع تشریح در قدرت سیاسی و معنوی است که مطلقاً پذیرفتنی نیست. معنای این سخن این است که خلافت اسلامی تجزیه شود و بخشی از آن را علی^(ع) و قسمتی را زبیر و گوشه‌ای را طلحه در اختیار بگیرند و این میراث بزرگ را که با تلاش مجاهدان صدر به دست آمده بود تجزیه نمایند. از این بحث دو نکته روشن می‌گردد. نکته اول انکار حاکمیت علی^(ع) است که از سوی پیامبر اسلام^(ص) به مقام امامت منصوب شده بود، به وسیله طلحه و زبیر، ایقان خود را عضو شورای عمر بن خطاب محسوب می‌داشتند و آن را حقی برای خود می‌دانستند. در زمان تعیین خلافت در شورای عمر بن خطاب طلحه و زبیر به دلیلی خود را کنار کشیدند و نکته دوم ادعای آنان است. آنگاه که طلحه و زبیر تصمیم به عصیان گرفتند و شهر مکه را مناسبترین محل برای چنین عملی در نظر گرفتند و در مسیر خود با عایشه که از مکه باز می‌گشت روبه‌رو شدند و زمانی که توطئه به ثمر رسید و هر سه نفر به امید یافتن یارانی عازم عراق شدند، خلیفه نیرویی برای دستگیری ایشان اعزام داشت، ولی این نیرو زمانی به عراق رسید که توطئه‌گران بصره را به تصرف درآورده بودند.^۱ بی‌گمان خونخواهی عثمان پوششی بود برای رسیدن به منافع شخصی و سرنگونی حاکمیت علی^(ع) که در این راه آنان آتش نخستین جنگ خانگی را در سرزمینی اسلامی شعله‌ور ساختند. بنابراین بحث، بحث تجزیه است. در واقع این دو نفر بیعتی را نشکستند، یعنی بیعتی نکرده بودند که بشکنند. از همان آغاز قصد ایشان ایجاد تفرقه در ارکان نظام اسلامی بود و بی‌گمان اگر علی^(ع) با ایشان کنار می‌آمد ناچار می‌شد با معاویه نیز کنار آید و در نتیجه جنگ جمل و آنگاه واقعه صفین نیز پیش نمی‌آمد، اما جهان اسلام به تجزیه و تفرقه کشانده می‌شد. در بصره نیز آنان بحث از خونخواهی عثمان می‌کنند و خلافت انتخابی علی^(ع) را تهدید می‌نمایند. در نمازهای جمعه اسمی از خلیفه وقت نمی‌برند و بدین‌گونه بخش بزرگی از خلافت اسلامی را تجزیه می‌نمایند. پس از درگیری خونینی که رخ داد، زبیر و طلحه کشته شدند و عایشه با احترام به مدینه بازگشت داده شد و «بدین‌سان اولین و نه آخرین تصادمی که در آن مسلمانان با مسلمانان درآویختند»^۲ به پایان رسید، ولی

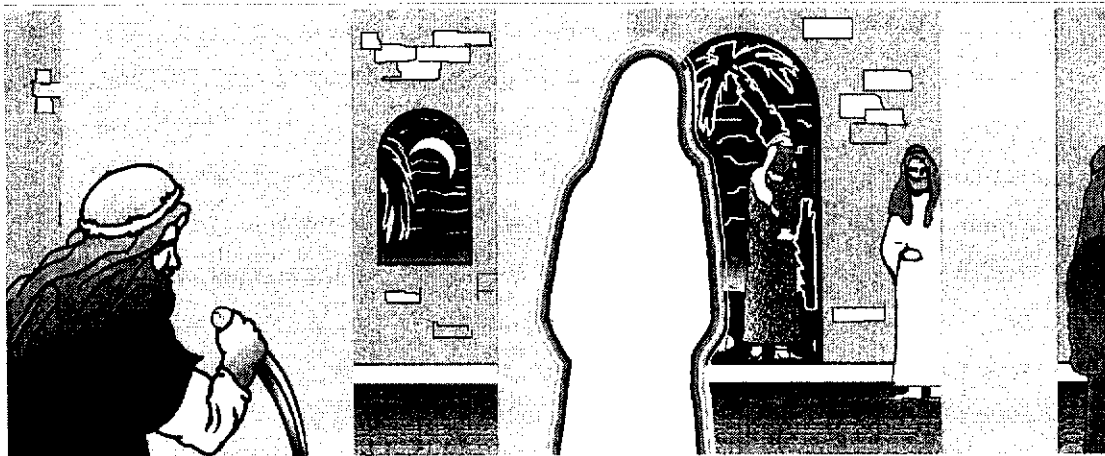
جنگ‌های خاندانی که گاه‌به‌گاه درخت بارور اسلام را به لرزه می‌افکند آغاز شده بود.

جنگ جمل عملاً تشکل پیمان‌شکنان علیه خلافت رسمی و قانونی اسلام بود. این پیمان‌شکنی، شکستن وحدت و اصول اسلام بود. نه مبارزه مستقیم با علی^(ع)، بلکه عملی بود برای تجزیه دنیای اسلام و در نتیجه به‌طور طبیعی آنان با شخص خلیفه برخورد می‌کردند.^۳ اما آینده نشان داد که شب تاریخ آبستن فتنه است. جنگ جمل جنگی بود که واقعاً به سود اسلام نبود و اگر چه امیرالمؤمنین علی^(ع) به ناگزیر و از روی اضطرار به روی مردمی شمشیر کشید که فریب خورده بودند و نتیجه جنگ نیز برای او موفقیت به همراه داشت ولی این پیروزی تأسّف‌بار بود، هم به لحاظ کشته شدن بسیاری از مسلمین و هم به لحاظ نتایج آن. پس از نبرد جمل ساختار حزب ناکثین متلاشی شد، اما بقایای حزب، جذب دو جریان شدند. بخشی از آنان حزب جدیدی به نام حزب قاعدین تشکیل دادند و بقایای آنان به حزب طلقاً به رهبری معاویه پیوستند که در مقابل چنین عملی به آنان پول و مقام داده می‌شد. اینک در مقابل خلیفه بر حق دو جریان ناموافق قرار گرفته است. حزب قاسطین که حزبی بود قدرتمند و دنیاطلب که همه چیز را برای منافع شخصی و طبقاتی خویش می‌خواست در رأس آن حزب، معاویة بن ابی‌سفیان قرار گرفته است و شخصیت‌های بسیار باهوش و فرصت‌طلبی همچون عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، زیاد بن ابیه و... در آن به توطئه مشغول بودند و گروه دوم حزب قاعدین بود که در آن برخی از صحابه پیامبر^(ص) حضور داشتند از جمله سعد بن ابی‌وقاص، محمد بن مسلمه انصاری، سعید بن عاص، عبدالله بن عمر و... این گروه سعی می‌نمود در وضعیت نظامی موجود، موقعیت خود را با استفاده از روش محافظه کارانه حفظ نماید. به عبارت بهتر در آن شرایط، آنان مترصد بودند که کدام گروه پیروز می‌شود تا به آن بپیوندند و به پیروی از چنین روشی از هرگونه حرکتی در جهت این و آن خودداری

۱- تاریخ اسلام، پژوهش کمبریج، ص ۱۱۷.

۲- فیلیپ خلیل حتی. تاریخ عرب، ص ۲۳۱.

۳- در اینجا نکته دیگری نیز می‌توان افزود و با آن گرفتاری و مشکلات علی^(ع) را بیشتر دریافت. اشرافیت عرب که در فتوح شرکت کرده بودند به صورت یک دسته حاکمه اشرافی و دارای حقوق و امتیازات خاص درآمده بودند به هیچ وجه حاضر نبودند موالی را در حقوق و امتیازات خود شرکت دهند. ن.ک. دانیل دنت، مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام، ص ۷۲.



در عمل به سود حزب معاویه رفتار کردند و در حالی که معاویه با مردانی سیاست‌باز و با نفوذ به طرح نقشه‌های براندازی خلافت اسلامی و ایجاد مقدمه جنگ صفین اشتغال داشت^۱ علی^(ع) با مردانی معدود اما مخلص در کوفه تنها مانده بود.

در شروع جنگ صفین که بر امیرالمؤمنین علی^(ع) تحمیل شد، ایشان در موقعیتی قرار گرفت که قبلاً در مقابله با جناح سیاسی و تجزیه‌گر طلحه، زبیر و عایشه قرار گرفته بود و به‌طور طبیعی می‌بایست با مدعیان جدید به همان مقابله‌ای پردازد که در نبرد جمل ناچار به انجام آن شده بود، یعنی جنگ دوم با اهل القبله، به عبارت دیگر معاویه خلیفه را مجبور می‌کند که وارد جنگ مهیب دیگری گردد یا آنکه در مقابل او تمکین نماید و به سخن دیگر معامله کند و بخش غربی فتوح اسلامی را به فرزند ابوسفیان و هند واگذارد. این فشاری بود که حزب قاسطین و هواداران آنان - کسانی که رسماً به حزب آنان پیوسته بودند یا بقایای جمل و کسانی که با مهر سکوت منتظر نتایج هم‌آوردی بودند - بر حکومت

می‌نمودند و نتیجه فوری چنین رکودی تقویت جبهه معاویه بن ابی سفیان می‌باشد.

به روشنی معلوم است که علی^(ع) در مقابل چنین جبهه‌گیری‌های نظامی و ریاکارانه‌ای کاملاً تنهاست و این تنهایی را نیز تاریخ حس می‌کند. علی^(ع) می‌گوید: «آنقدر تنها هستم که اگر کوهها هم به یاری من بیایند، فرو می‌ریزند»^۱ یعنی احساس ناامیدی می‌کند و غمگین است از اینکه چرا مردم راه حق را از باطل تشخیص نمی‌دهند. بیشتر مضامین نهج البلاغه سرشار از این شکایت‌ها و دل‌تنگی‌هاست. شیخ مفید در کتاب الجمل این تنهایی را در قالب کلماتی جاودان به تصویر کشیده است. «و جعل کل من ینحاز عن امیرالمؤمنین» هر کسی خود را از امام کنار می‌کشد «حسداً و بغضاً» زیرا نسبت به ایشان کینه و حسادت داشتند.^۲ علی^(ع) آنگاه که با جریان رکود قاعدین روبه‌رو می‌شود درباره آنان می‌گوید: «خدلوا الحق و لم ینصرو الباطل» اینها حق را رها کردند ولی باطل را یاری نمودند. این گروه اگر به راه حق می‌رفتند بی‌گمان علی^(ع) از شخصیت دینی و سیاسی و سابقه نیک برخی از آنان سود می‌برد و آنان را در مشاغل مختلف به کار می‌گرفت. افرادی همچون؛ سعد بن ابی وقاص^۳ عبدالله بن عمر، قدامه بن مظعون، عبدالله بن سلام، کعب بن مالک، حسان بن ثابت، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، نعمان بن بشیر انصاری، مسلمة بن خالد^۴ به نظر علی^(ع) این درست بود که این گروه حق را یاری نمودند و به باطل (منظور حزب طلقا و طرفداران آنان) جذب نشدند، اما همین افراد که در دوران گذشته - زمان سه خلیفه اول - دستی در کارها داشتند با کناره‌گیری از حکومت علی^(ع) و عدم همکاری با ایشان،

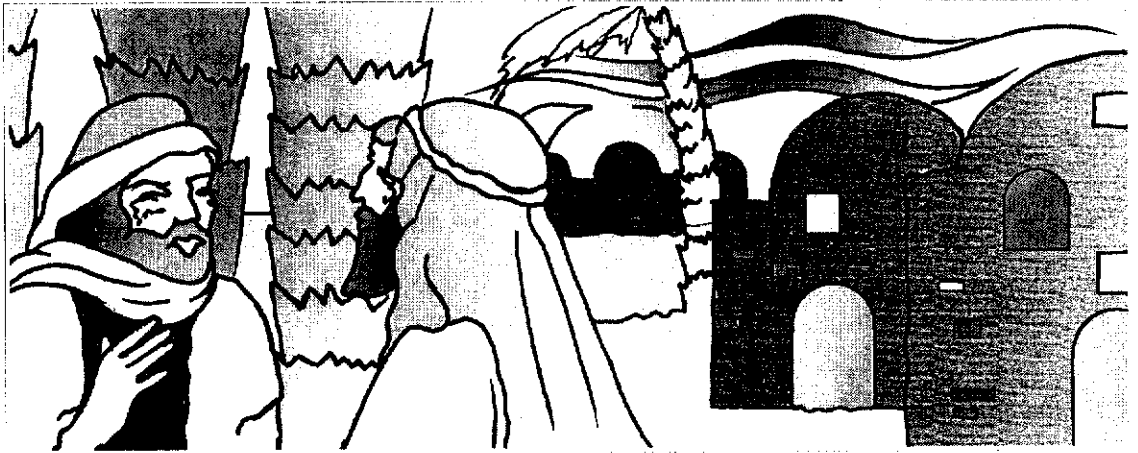
۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۹۸ به بعد.

۲- شیخ مفید الجمل (قم)، مکتبه‌الدآوری - بدون تاریخ، ص ۱۲۰.

۳- نصر بن مزاحم مقرئ، پیکار صفین، ص ۷۲۶.

۴- دو نفر از یازده صحابی نام‌برده شده به حزب طلقا پیوستند و آنان عبارت بودند از نعمان بن بشیر و مسلمة بن خالد.

۵- معاویه سیاستمدار بسیار محیل اموی، دنیای اسلام را محکوم به یک جنگ داخلی عربی کرد تا در آن میان بتواند با تودستی میراث سیاسی پیامبر اسلام (ص) را با عنوان کردن عدم صلاحیت داماد و پسر عم او برآید. «



معاویه و یازان او مطلوب و مؤثر نبود.^۱ اشاره به دو مورد، حتی که علی^(ع) خطاب به معاویه داشت و آنها را ابن‌اعثم و ابن‌مزاحم آورده‌اند نشان‌دهنده عمق فاجعه‌ای است که در نتیجه شروع جنگ با معاویه نصیب مسلمین و اسلام می‌گردد. با این وجود علی^(ع) به اجبار دست به جنگی زد که هرگز به شروع آن علاقه نداشت و همان‌گونه که می‌دانیم پایان آن هم در آستانه پیروزی با بی‌ رغبتی و عدم تمایل ایشان و به شکلی کاملاً غیرقابل پیش‌بینی به بن‌بستی رسید که نتیجه آن فتنه حاکمیت و ایجاد نطفه خوارج بود. در نبرد صفین و در لحظاتی که امید زیادی به پیروزی بر سپاه معاویه می‌رفت به یکباره نابغه عرب - عمرو بن عاص - با پیشنهادی شگفت‌آور پیروزی علی^(ع) را دچار وقفه و آنگاه تردید و سپس عصیان نمود. قرار دادن قرآن‌ها بر سر نیزه در آن هنگامه با وجود خطاهای انسانی و ترفندهای سیاسی نقطه ابهامی را در مورد سرنوشت جنگ و رهبران آن در دل برخی از کسانی که در سپاه علی^(ع) بودند پدیدار ساخت

علی^(ع) وارد می‌ساختند و چون خلیفه اهل تمکین و معامله سیاسی بر سر اقتدار و وحدت اسلامی نبود ناچار می‌گردید جنگ را انتخاب کند و در این صورت اگر پیروز می‌شد - که احتمال آن با وجود دسته‌بندی‌های سیاسی بسیار کم بود - می‌بایست با بقایای فتنه‌ها مبارزه کند که این کار به سختی و صعوبت کار ایشان می‌افزود و اگر شکست می‌خورد، معاویه پیروز می‌شد و مردی که در اصالت و اعتبار اسلامی او و خاندانش تردید بود بر سرنوشت مسلمین تفوق می‌یافت و بزرگترین شخصیت اسلامی، یار وفادار پیامبر^(ص)، سردار دلاور بدر، احد، خندق و حنین به شکستی همیشگی محکوم می‌گردید و این طرحی بود که معاویه و یارانش برای محو حیثیت و اعتبار علی^(ع) در انداخته بودند تا چه نتیجه دهد. پیش از شروع جنگ، نامه‌های زیادی بین علی^(ع) و معاویه رد و بدل شد. در یکی از نامه‌ها علی^(ع) به رأی مهاجر و انصار به او که در مدینه و پس از قتل عثمان عنوان شده بود احتجاج دارد و می‌نویسد: «... اگر چه آن‌روز که مهاجر و انصار در مدینه با من بیعت نمودند، او غایب بود و مقام به شام داشت، در هر حال بیعت او بر من لازم است، به موجب آنکه جماعتی که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند بر امامت و خلافت من متفق شدند و همگان بر طوع و رغبت با من بیعت کردند و چون حاضر را مجال اختیار نبود، غایب را محل اعتراض نباشد...»^۱ می‌بینیم علی^(ع) در این نامه به حقوق خاندانی خود و نص پیامبر اشاره ندارد و سعی دارد معاویه را از طریق قانونی یعنی همان راهی که سه خلیفه اول به قدرت رسیده بودند وادار به اطاعت سازد که البته با توجه به توطئه‌های ریشه‌دار و برانداز، چنین دلایلی از دیدگاه

۱- ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، نشر علمی و فرهنگی - تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۲۸.
 ۲- علی^(ع) برای اجتناب از جنگ با معاویه علاوه بر نصایح و احتجاجات فراوان خطاب به معاویه به بخشی از تاریخ صدر اسلام پس از وفات پیامبر^(ص) اشاره دارد و می‌نویسد: «پدر تو، پس از خلافت ابوبکر به نزد من آمد و گفت تو پس از پیامبر^(ص) سزاوارترین کس به این کار (خلافت) هستی و من حاضر در زمینه خلافت تو رهبری گروه‌هایت را در برابر هر کس که با تو مخالف است برعهده بگیرم، دست را پیش آر تا با تو بیعت کنم.» و این من بودم که از ترس ایجاد تفرقه بین مسلمین امتناع کردم...

به روشنی می توان دریافت که قدرت سیاسی حزب طلقا که از زمان عثمان آغاز گردیده بود در یک تجمع تازه به یک جریان نظامی و فراگیر در برابر حکومت و خلافت علی^(ع) قوار می گیرد. اینان کسانی هستند که بیستہ المال مسلمین را غارت کرده بودند، از موقعیتهای سیاسی خویشی سوء استفاده نموده و در امر فساد اجتماعی شرکت داشتند.

زمان است که معاویه دستور می دهد نیروهای او از شمال و جنوب به مرزهای خلافت اسلامی حملات ایذایی نمایند. جنایاتی که اتباع معاویه در یمن انجام دادند موجب وحشت مردم شد و معاویه نیز می خواست با ایجاد چنین قضایی از ابنت و حیثیت حاکمیت علی^(ع) بکاهد و قدر ایشان را نازل نماید. علی^(ع) گرفتار جنگ داخلی است. خوارج از داخل دست به ترورهای وحشت آور می زدند و یاران معاویه مرزها را تهدید می نمودند. واقعاً معاویه و رهبران خوارج تا چه حد در خط هم بوده اند؟ آیا بین آنان ارتباطاتی وجود داشته است؟ نوع این ارتباطات چگونه بوده است؟

امیر مؤمنان بین فشار دو نیرو - خوارج و قاسطین - در ابتدا دست به عملیاتی علیه خوارج می زند. او ابتدا با آنها به صحبت می نشیند و حقوق آنان را تا زمانی که علیه حکومت رسمی و اسلامی دست به تعرض نزده اند

و آنان که نیروی ایمان به حق در درونشان ضعیف بود و یا افرادی مانند اشعث بن قیس که منافقانه نصایحی را به علی^(ع) می نمود که به ظاهر شیرین بود، اما از درونی تلخ و قلبی سخت برخاسته بود^۱ مردد شدند.

نظریه عمرو بن عاص به سود معاویه و به ضرر سپاه علی^(ع) باعث توقف جنگ در آستانه پیروزی قریب الوقوع آنان بر نیروی معاویه شد. بی گمان آنان که در سپاه علی^(ع) این نظریه را پذیرفتند یا ناآگاه بودند و یا آگاهانه جنگی که سرنوشت اسلام را تغییر می داد در بهترین شرایط آن متوقف نمودند و در این نقطه از تاریخ خطرناکترین نیروی مخالف با علی^(ع) - حزب مارقین یا خوارج - متولد می شود. آنان با شعار (لا حکم الا لله) به تعبیر زیبای علی^(ع) «حقی را می گفتند ولی باطلی را می طلبیدند». اینها آن چنان ناآگاه بودند که در بهترین شرایط، جنگ را متوقف کردند و بدترین شرایط را برای علی^(ع) و یاران او فراهم ساختند. بسیاری از ایشان منظور واقعی سرکردگان خود را نمی دانستند و تنها در مسیر آنان قدم می نهادند و آلت اجرای فرامین آنان بودند. این در حالی بود که در لشکر علی^(ع) مردانی بودند که واقعاً با دل و جان در رکاب او می جنگیدند، اما فتنه خوارج به آنان فرصت پیشروی بیشتری نداد.^۲ پس از نبرد صفین علی^(ع) در برابر دو جریان ناموافق قرار می گیرد. معاویه که تا چندی پیش، تنها یک امیر عاصی بود و خود را خونخواه عثمان، خلیفه مقتول به شمار می آورد، اینک پس از ماجرای حکمیت در (دومة الجندل) خود را خلیفه اسلام به حساب می آورد. کسی که تا دیروز التماس می کند که علی^(ع) تنها او را به امارت شام برقرار سازد حال به دشمنی نیرومند مبدل شده است و اعتقاد داشت حکومت باید در دست قوی ترین مرد باشد و آن کس علی^(ع) نیست، زیرا در درون او شکاف افتاده است. جریان دوم، حزب خطرناک مارقین (خوارج) است. آنان از درون لشکر علی^(ع) خارج شدند و او را به علت عدم توبه، کافر قلمداد می نمودند و این موضوع اخیر به سود معاویه تمام می گردد.^۳ در این

۱- نصرین مزاحم ستوری، پیکار صفین، ص ۶۶۳.

۲- به گفته جرجی زیدان در مورد اخلاق و عادات این گروهها توجه کنیم. زمانی پس از نبرد صفین و قتل علی^(ع)، احنف بن قیس تمیم که از سرداران جنگ صفین در رکاب علی^(ع) بود به نزد معاویه آمد. معاویه به او گفت: به خدا سوگند هرگاه به یاد روز صفین می افتم سوزنی به قلبم فرو می رود. احنف جواب داد: به خدا سوگند دلهای ما پر از دشمنی با تو است و شمشیرهایی که با تو جنگیده ایم هنوز در دست ماست. تو اگر یک گام برداری ما صد گام برمی داریم و اگر تو پیاده به میدان روی آری ما دو اسبه به آنجا می نازیم. پس از آن احنف مجلس معاویه را ترک کرد و معاویه با کمال بردباری به سخنان او گوش داد. پس از پایان مجلس خواهر معاویه که از پشت پرده آن سخنان را شنیده بود، هنگامی که معاویه را تنها ملاقات کرد به او گفت: «ای امیرالمؤمنین این که بود که تو را تهدید کرد؟ معاویه گفت: این همان کسی است که اگر به خشم آید صد هزار نفر مردم تمیم برای او خشمناک می شوند و خودشان هم نمی دانند چرا به خشم آمده اند.» ن. ک. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، امیرکبیر تمدن ۱۳۷۳، ص ۷۰۸.

۳- ابن اثیر، الکامل، ج ۱ و نیز نهایه الارب، ج ۵، ص ۲۲۳.

محترم می‌شمارد. با این حال به ناچار با خوارج به جنگ می‌پردازد و نهروان آخرین نقطه‌ای است که بخش عمده خوارج از میان می‌روند. معاویه به شام شادی خود را پنهان نمی‌کند و می‌داند خوارج نیروی داخلی قدرتمندی هستند که با وجود داشتن افکار افراطی می‌توانند حکومت علی را به لرزه افکنند و برای او مشکلات عمده‌ای را فراهم سازند و ضمناً می‌دانند تا علی (ع) مشکل خوارج را دارد از پرداختن به او احتراز می‌کند. در این زمان است که دستگاههای فرهنگی معاویه - همراه با ترور - شروع به جعل احادیث می‌نمایند و به مردم نوید می‌دهند در صورتی که به معاویه بپیوندند بی‌گمان امنیت آنان تضمین خواهد شد.^۱ در چنین فضایی و پس از نبرد نهروان و زمانی که علی (ع) قصد لشکرکشی مجدد علیه شام را داشت خوارج به قصد قتل ایشان به توطئه می‌پردازند و سرانجام در سحرگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هـ. مولای متقیان به دست ناجوانمردی با شمشیر زهرآلود به شهادت می‌رسد. با شهادت علی (ع) امویان به قدرت رسیدند و دوران سختی را علیه مصالح مسلمین آغاز کردند. حاکمیت اموی نوعی مالکیت عربی تمام‌عیار بود که در آن برتری نژادی و خاندانی بر مصالح اسلام و مسلمین ارجح بود و با وجود آنکه این حاکمیت به شکل فراگیری سعی در وحدت داشت، اما تناقض‌های درونی و شکننده آنان آغازی بود بر تجزیه اسلامی جهان اسلام. وحدت امویان در سایه شمشیر و تزویر توانست کمتر از قونی دوام یابد و تجزیه اسلامی - آنچه که علی (ع) از آن گریز داشت در زمان عباسیان به طور عملی رخ داد.

تلاش حضرت علی (ع) برای جلوگیری از تجزیه جهان اسلام چنان بود که تمام همت خویش را بر سر آن گذاشت. در عصر عباسیان که پس از دوره فشار اموی پدید آمد تجزیه رقت‌باری آغاز شد، اسلام یکپارچگی خود را از دست داد. عباسیان در بغداد محکوم پاسداران ترک خود بودند و شرق خلافت را ایرانیان به عهده داشتند و در غرب آن شیعیان فاطمی و در اسپانیای اسلامی امویان به حکومت نشسته بودند.^۲

نتیجه

دوران بسیار دشوار زندگی علی (ع) که به گمان شیعیان زندگانی مقدسی است - از زمان پیوستن به آیین الهی اسلام و قبول رسالت نبی مکرم اسلام تا پایان عمر یک زندگی قابل توجه و در عین حال موجهی است. بی‌گمان شخصیت نیرومند و راستین این مرد بزرگ در همه

مراحل تحولات اولیه اسلام، اثرگذار و تعیین‌کننده بوده است. آنگاه که پیامبر (ص) از دنیا می‌رود، شرایطی فراهم می‌شود که این چهره قوی، استوار و باایمان برای زمانی طولانی از مسیر سیاست و مدیریت اسلامی کنار نهاده می‌شود. بحث بر سر این است که چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ نگاههای متفاوت که به این مسأله افکنده شده است - علی‌رغم کوتاهی مقاله - تا حد امکان بررسی شد. با وجود این علی (ع) شخصیت متفاوتی است و این تفاوت او را تنها می‌سازد. فصاحت، شجاعت در گفتار و کردار و شیفتگی به عدالت و انسان‌دوستی او صفات بارز و مشخصی است که جامعه آن روزگار نمی‌فهمید و یا به آن علاقه‌مند نبود. این نقاط قوت، مطلوب زمانه علی (ع) نبود، زیرا او را نمی‌شناختند و آنان که او را می‌شناختند درکش نسبی کردند. در دوران ۲۵ ساله پس از پیامبر اسلام (ص) سعی شد علی (ع) فراموش شود. نسل بعد او را نمی‌شناخت و آنگاه که به صحنه سیاست کشانده شد هدف ادراج توطئه و هتک دستگاه معاویه و یارانش گردید. فشاری که علی (ع) در دوران کوتاه حکومت خود تحمل نمود برای هیچ‌کدام از خلفای قبلی و بسیاری از امرای بعدی اسلامی پیش نیامد. مشکلات درونی به او فرصتی نداد تا آرمان عدالت‌طلبی و یکسان‌نگری خود را آن چنان که تمایل داشت به مرحله اجرا درآورد. به واقع فشاری که علی (ع) تحمل نمود تنها در برابر شخصیت نیرومند، متقی و شگفت‌آور او قابل بررسی است.

توجه به عدالت، دقت و تعمق او در برابر مسائل انسانی مسلمین و غیرمسلمین و علاقه به حفظ وحدت اسلامی در برابر روحیه تجزیه‌طلبی عده‌ای از سران اسلام شرایط سختی را برای او فراهم ساخت. او تا آخرین نفس برای جلوگیری از بی‌عدالتی و تجزیه‌طلبی مبارزه کرد، اما خود قربانی بی‌عدالتی و تجزیه شد و سرانجام به دست کسانی که از دین تفسیر خودخواهانه داشتند شربت شهادت نوشید. علی به راستی والاترین قربانی تاریخ اسلام در راه اجرای عدالت و برابری بود. دشمنی بی‌دلیل خوارج با او باعث شادی دشمنانش شد، ولی با رفتنش چراغ عدالت برای دیرزمانی خاموش گردید.

۱- ه. ج. ولز. کلیات تاریخ. ج ۱. ص ۷۷۶.

۲- معاویه پیش از شهادت علی (ع) در اورشلیم - آخر مه ۶۶۰ م - رسماً به عنوان خلیفه اسلام از مردم بیعت گرفت. بدین ترتیب تا شهادت علی (ع) در ۲۴ ژانویه ۶۶۱ م در کوفه دولت اسلامی در شرق و غرب دارای دو خلیفه بود. خلیفه رسمی و خلیفه تحمیلی. ن. ک. کارل بروکلمان. تاریخ ملل و دول اسلامی. ص ۱۰۰.